

دینامیسم انقلاب پا برجاست، بهمن دیگری را میباید!

ناصر امین نژاد

سرگذشت و تاریخ هر کشوری که از بطن رخدادهای آن سر بر می آورد و رقم خواهد خورد، خود داستانی و حلقه هائی است از فرازها و نشیبها، از شکستها و پیروزیها، از اشکهای شوق و شادمانیها، تا طعم تلخ درهم شکستن و ناکامیها .

از بهم پیوستن این حلقه های زنجیر است که تاریخ بشر و سیر جامعه رقم خواهد خورد، چه میتوان و باید از گنجینه های آن آموخت و چشمه خرد را از معرفت حقیقی آن سیراب نمود تا در این بیکران ظلمت نامردمیها راه شیری بسوی تاریخ واقعی را پی گرفت.

مارکس میگوید «آغازین تاریخ واقعی بشری آن میعادگاهی است که استثمار مطرود و نیروهای مولده آزاد و رها چرخهای جامعه را بگردش در میآورند» برگ برگ تاریخ قطور بشری برای رسیدن به آن روشنائی عدالت و مکان شایسته انسانی ورق خورده است . این سیر عدالت پژوهی در فراخای گستره جامعه بشری به درازای طول حیات انسانی قدمت دارد. بهمین روی سرنوشت همگون انسان، فارغ از رنگ و نژاد و ملیت در همین آوردگاه بودن یا نبودن و برای بهتر زاده شدن به فراخور امکانات و توان بالقوه خود و درجه رشد و خودآگاهی و تکامل نیروهای مولده اش شکل گرفته است. چه بسا در این مسیر پر اضطراب نقطه های عروج و افول بسیاری و شکستن خاکریزهای انبوهی پشت سر گذاشته شده است. ومیبایست چنین باشد، زیرا که قهر اهریمنی آسان تن به شکست نخواهد داد.

تاریخ هر کشوری مالا مال از این فرازها و فرودهاست و خیل «آرش»های بسیار و جانهای پاکی سر بر زمین سائیده اند تا طلوع خورشید رهائی را نزدیکتر گردانند.

تاریخ ایران نیز از این دست است و مردمان این سرزمین برای رهائی و زاده شدن آزادی و عدالت و پس راندن تباهی و تاریکی ، پیوسته در تلاشی دائمی بوده اند. در این چهاردیواری برای تحقق این مهم تا بدینجا در این گذر نه چندان آسان فرازها و نشیبهای بیشمار آفریده شده است، اهریمنان بسیاری به زیر پتک «کاو»ای خاکشیر شده اند و گاهاً و چه بسا افزونتر تن به شمشیر جلا د سپرده اندو به "روزگاران تیره و تار، روزگاران نامردمان گرفتار آمده اند.

بهمن و روزهای پر تلاطم آن حلقه ای است از زنجیره رخدادهای تاریخی این سرزمین که به روزهای انقلاب مشروطیت و جنبش سالهای ۳۲ میپیوندد و در حقیقت ادامه آن جنبشهای وسیع مردمی، البته ناکام و نیمه تمام نسل ماقبل خود برای آزادی و عدالت بود .

انقلاب بهمین را باید در این بستره دید و آنرا در این مسیر و کشمکش تاریخی بین رهائی و اسارت، بین آزادی و استبداد، بین فضیلت و رذیلت جستجو کرد. زیرا که خود برآمد جنبش وسیع میلیونی توده های محروم جامعه بود. صدای رها شده و طنین خروشان توده های وسیعی بود که طی دهها سال در فضای قبرستانی بعد از ۳۲ مرداد منکوب و مرعوب گشته بود. نقطه انفجار و غلیان جوش عمومی جامعه ای بود که چه سان نمی خواست تن به محرومیت و خفقان بسپارد. عصبیانی همگانی و ادعانامه ای علنی و کم نظیر بود علیه سلطه اختاپوسی فرمانفرمایان سلطنتی.

اکنون بیست و اندی سال از آن روزهای پر التهاب میگذرد. همگنان آن طایفه بزیر کشیده شده و بازماندگان فکری آن شجره ۲۵۰۰ ساله و انبوهی اغوا شده و شماری از شرکت کنندگان آن لشکرکشی کم نظیر که خود را شکست خورده می

یابند، آن انفجار بزرگ تاریخی را طلیعه ای و مکرری از جانب «اجانب» تلقی میکنند. اینان تلاش دارند آنرا تمهیداتی از سوی بیگانگان جهت متوقف ساختن ارابه «پیش بسوی تمدن بزرگ» بقبولانند. میخواهند بویژه این استدلال اغواگرانه را بخورد نیمی از جمعیت کنونی ایران - یعنی نسل جوان که تنها هاله ای گنگ از آن روزهای تاریخی را در ذهن دارد - بدهند. میخواهند هم از این راه نسل شرکت کننده در آن واقعه تاریخی و قدیمی تر را به «استغفار!» بکشانند. میخواهند از تیره تر بودن این روزگاران کنونی جامه ای برفامت «از ماست که بر ماست» بدوزند و با این کار زهره از دلها بگیرند که انقلاب یعنی کشتار یعنی قساوت و بیرحمی و بدتر شدن روزگار، یعنی رخت بر بستن آزادی و مانده های زمینی و ...!

اینان قطعاً نخواهند توانست ظلم و جور بی نظیر حاکمان کنونی و ضد انقلاب اسلامی بهمن ماه را به توجیهی برای آراستن سیمای دیوسار و روزگار دیجور پادشاهی و تخطئه انقلاب بکار اندازند. این استدلال نخ نما و چوبین به همان سرعت ساده پسند بودنش در پهنه تاریخ، به همان سادگی محو خواهد شد. انقلاب بهمن برای استقرار ارتجاع و عقب ماندگی سر برنیارود، از جانب بیگانه و تمهیداتی عاریتی نبود، برای واژگون کردن ارابه «تمدن بزرگ» بر پا نشد. اصلاً تمدن بزرگی درکار نبود. خیلی ساده، مردم از دست شکاف هر روز افزونتر طبقاتی و پائین آمدن سطح معیشت و زندگی بجان آمده بودند. برای خیل کارگران بیکار و دهقانان آواره در شهرها و حاشیه شهرها چاره دیگری غیر از عصیان و برآشفتگی نمانده بود. دیگر نمیخواستند هر روز شاهد برافراشته شدن حلبی آبادی دیگر در حاشیه شهرها باشند. مردم دیگر نمیخواستند دستگاه جهنمی ساواک حاکم بر جان و مالشان باشد. دیگر نمیخواستند با هر اندک اعتراضی سر از شکنجه گاههای ساواک و کمیته درآورند. دیگر نمیخواستند سیمای جبروتی سایه خدا را با آن تفرعن فرعونی ببینند. علت خیلی ساده بود؛ پائینی ها و بزیز کشیده شده ها دیگر نمیخواستند به حکومتچیان امکان حکومت کردن بدهند. خیلی ساده و بهمین دلیل مهار درهم کشیدند، سر بر شورش نهادند و با یک اراده مصمم خیلی سریع کل جامعه در هم نوردیده شد و روز از پی روز در مدت یکسال «جزیره ثبات» به آنچنان تلاطمی درافتاد که رگ و پی سلطه ۲۵۰۰ ساله را از هم گسیخت. آری اینگونه بود که انقلاب بهمن زاده شد، صدای اصیل و رسای توده های میلیونی مردمی بود که به امید دنیای بهتر با تمام توش و توان بی انتهای خود به میدان آمده بودند.

اما اگر دست اجانبی درکار بود، نه در جهت انقلاب، که بر علیه آن بکار افتاد. دیگر دیرزمانی بود که ناقوس فروپاشی نظام سلطنتی - حلقه بگوش و دست پرورده آمریکا و سیستم سرمایه داری جهانی - بصدای درآمده بود. همه نشانه های این موج براندازی سیر «چپ» بودن این بهمن همه گیر را عیان ساخته بود. طنین گامهای استوار خیل میلیونی کارگران بویژه در صنعت و نفت دلهای اینان را بلرزه درآورده بود. راه بی برگشت آغاز گشته بود. همه امیدها برای متوقف ساختن این سیل بنیان کن، با حفظ نظام قبلی برباد رفته بود. با همین دید خوان یغمای کشور ثروتمندی همچون ایران را از دست رفته می یافتند. از همین روی همه «همت های نامردمانه و توان منفعت جویانه برای به انحراف کشاندن و تخطئه انقلاب و برای بازگرداندن آب رفته به جوی بکار گرفته شد. به این ترتیب بازی پیچیده و خطرناکی با انقلاب ایران و مردم بجان آمده و طالب آزادی و عدالت آغاز شد، بازی دهشتناک و دیو صفتانه ای که تا به امروز آثار و تبعات آن بر پیکره رنجور این جامعه همچنان برجاست.

از فردای نشست سران هفت کشور صنعتی در «گوادلوپ» این بازی با سرعت بسیار افزونتر و با هیستری پرتب و تاب تر، یکدست و موازی فورموله و پی گرفته شد. اینان تصمیم گرفته بودند که باید جلودار قابل اعتمادی را برای این فوران عمومی سازمان دهند. باید مسیر این انقلاب را تغییر داد، آنگونه که گزندی برمنافع آنان وارد نگردد و گسستی در حلقه توازن امپریالیستی آنان حاصل نشود. شاید برای درک آن بهتر باشد قدمی به عقب برگردیم و دنیای دو قطبی آژمان را بیاد بیاوریم و استراتژی «کمر بند سبز» آن دوران را بر تارک منطقه در خاطر داشته باشیم، که این یکی برای کوتاه کردن

دست آن دیگری بافته بود تا آن «خرس قطبی» از «دیوار آهنین» بیشتر درنگدرد. و درست انقلاب ما در این گردونه قدرقدرتی امپریالیستی و توازن نامیمون و خود ساخته دنیای دوقطبی، بسان بسیاری از انقلابات و خیزشهای عدالتخواهانه دیگر به انحراف و شکست کشانیده شد.

اینچنین بود که رهبری مذهبی با پشمینه سبز سیدی از کارگاه تبلیغاتی امپریالیستی برای این انقلاب قوام داده شد. و این مناسبترین آلترناتیوی بود برای بازگرداندن آب رفته به جوی. آیت الله خمینی به پاریس کشانیده شد، تمام دم و دستگاه بزرگ خبری امپریالیستی در حیاط و خلوت خانه این "مائده آسمانی" لانه گزیدند و دم بدم به بمباران خبری و القاء رهبری مذهبی بر جامعه و افکار عمومی مشغول شدند، خمینی را به عرش فلک رسانیدند و مردم را در ماه به نظاره وی نشانند.

قطعاً درگردها حواشی آن روزگاران و فضای توفانی و برآشفته آن دوران تمام توجهات درون خانه ای قبل از هر چیز بسوی سرنگون ساختن نظام نکبتبار پادشاهی بود و کمتر دید تیزی متوجه این بازی خطرناک شده بود و "به زخم عمیق کاری این خنجر" در گرمای آنروزگاران بهائی داده نشد. به این ترتیب در بوق رهبری آیت الله خمینی و ضد انقلاب مذهبی دم بدم نواخته شد و آنرا در جایگاه ناخدائی این کشتی توفان زده نشانیدند.

خمینی و ارتجاع مذهبی آمدند، اینان در واقع امر ماحصل و میوه انقلاب و خیزش مردمی نبودند. خنجری بودند در پشت قیام یکپارچه مردمی، برای بزانو کشاندن مردم و شکست انقلاب و نهایتاً برای سرکوب خونین آن بکار گرفته شدند. پر واضح است در این فعل و انفعال اجتماعی و دگرگون سازی سیمای انقلاب اگرچه عامل ارتجاع و امپریالیسم جهانی بموقع و حساب شده به میدان درآمدند و نقش بسزائی در این گردش برآست ایفاء نمودند، اما بدون شک عوامل درون خانه ای و داخلی در بارورشدن و آسان سازی برای پیشبرد این توطئه ضد انقلابی کارساز و نقش آفرین بوده اند که نمی بایست و قطعاً نباید از دیده ها پنهان بماند. این خود امر مهمی است و باید کارشناسانه مورد ارزیابی و بازبینی موشکافانه جامعه شناسی قرارگیرد و بدان توجه شود. چه میتواند در مقاطع دیگر نسلهای دیگری را به تباهی و حرمان بکشاند.

فضای بشدت خفقان آلود و استبدادی، عدم شبکه های منسجم سازمانی و تشکیلاتی در میان نیروهای "چپ" و پراکندگی آنان، اغواهای لیبرالی، تمکین و تسلیم شدن بخش قابل توجهی از جامعه روشنفکری ایران به جعلیات تاریخی در مورد مذهب و گویا نقش انقلابی آن!، برخورد مماشات جویانه با ارتجاع مذهبی و همچنین توهم بخش وسیعی از لایه های جامعه به مذهب بعنوان عاملی رهائی بخش! و یوازه های مستضعف پروری و... آن مرداب مناسبی را برای رشد و باروری آفت ضد انقلاب مذهبی فراهم نمودند.

با اینحال انقلاب توسط رژیم جمهوری اسلامی به شکست کشانیده شد. البته این کار سهل و آسان میسر نگشت. این شکستی خونین و سرکوبی کاملاً ددمنشانه و شاید کم نظیر بود که تا به امروز ادامه دارد. در چهلمین روز انقلاب سنندج بمباران گردید در شش ماهه بعد جهاد و یورش سراسری علیه مردم مبارز و حق طلب کردستان اعلام و آغاز شد، ترکمن صحرا و خوزستان به خاک و خون کشیده شدند، دانشگاههای سراسر ایران بسته شدند، خرداد ۶۰، جنگ هشت ساله، تابستان ۶۷، اعدامهای دسته جمعی و قتل و کشتار گروهی ... همه و همه و تا به امروز اینهمه حلقه های ناگسستنی از زنجیره سرکوب وحشیانه و البته مذهبی ادامه داشته اند. تا جوانه های انقلاب و امید به دگرگون سازی و بهروزی خشکانیده شود، تا چرخ های انقلاب را از حرکت بازدارند.

در نگاهی گذرا به آنچه که اتفاق افتاده است، از دیروز تا به امروز و درفاصله زمانی این مقطع ۲۳ ساله، می بینیم که جامعه به محنت کشانده شده ایران موجهای بسیاری از سرکوب و فشار را پشت سر نهاده است. خون بسیاری از پیکره این جامعه ریخته و تنگناها و گذرگاههای صعب العبوری را از سر گذرانیده و زخم کاری فاشیزم اسلامی و ارتجاع قرون

وسطائی را تحمل کرده است، اما هنوز که هنوز است امید به بهمن دیگر و به زیر کشانیدن اهریمنانی بمراتب دیوصفت تر و برآمدن طلعه های آزادی و بهروزی از جامعه رخت برنسته است. بستر جنبشهای اجتماعی هر روز وسیعتر میگردد، صدای کارگران و اقشار فرودست جامعه هر روز رساتر بگوش میرسد، اعتراضات مستقل و خودجوش مردمی اینجا و آنجا سربر می آورند، جنبشهای زنان و جوانان و مقاومت جامعه روشنفکری در ابعاد تحسین برانگیز و چشمگیر به پیش می تازند. برگشت ضد مذهبی و پایان قدرقدرتی اسلام سیاسی به عینه فضای جامعه ایران را در برگرفته است. این است سیمای واقعی امروز ایران.

کوتاه سخن ، از همه منافذ این جامعه نیاز به تغییر اساسی سر ریز کرده است. این راه گریزناپذیری است، حاکمان جمهوری اسلامی رفتنی هستند، اسلام سیاسی رفتنی است. این جوشش و میل به بهمنی دیگر در سطح و عمق جامعه به چشم میخورد. دینامیسم انقلاب پابرجاست، بهمن دیگری را میباید.

برگرفته از جهان امروز شماره ۷۷